

محمد رضا ضياء

اوراق پریشان ۱۰

۲۷-۳۶



اوراق پریشان ۱۰

محمد رضا ضیاء

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب نهمین سلسله انتشارات با عنوان اوراق

پریشان، چندین مسئله را مطرح کرده است که بدین شرح اند:

- تکرار قافیه در حافظ

- حافظ شهریار

- بدین ترانه

- آدمی در فرهنگ جامع زبان فارسی

- این اشعار از حافظ نیست

کلیدواژه: حافظ، حافظ پژوهی، کتاب فرهنگ جامع زبان فارسی، کتاب شرح

شوق، کتاب حافظ به روایت شهریار

Scattered Papers (10)

By: Mohammad Rezā Ziā'

Abstract: In the form of the tenth article of a series of publications titled "Scattered papers", the author has presented several topics which are as follows:

- Repetition of the rhyme in Hāfiz
- Hāfiz-e Shahrīyār
- That's the song
- Adami (human being) in the *Comprehensive Dictionary of the Persian Language*
- These poems are not from Hafiz

Key words: Hāfiz, Hāfiz study, *The Comprehensive Dictionary of the Persian Language*, *Sharh-e Shoq*, *Hāfiz be Revāyat-e Shahrīyār*

أوراق مبعثرة (۱۰)

محمد رضا ضیاء

یتناول المقال الحالي - الذي يحمل الرقم ۱۰ ضمن سلسلة مقالات تحت

عنوان أوراق مبعثرة - عدداً من المسائل، وكما يلي:

۱- تکرار القافية لدى حافظ.

۲- حافظ شهریار.

۳- أسوأ الألقاب.

۴- آدمي في القاموس الشامل للغة الفارسية.

۵- هذه الأشعار ليست لحافظ.

المفردات الأساسية: حافظ، الدراسات عن حافظ، كتاب فرهنگ جامع

زبان فارسی (= القاموس الشامل للغة الفارسية)، كتاب شرح شوق،

كتاب حافظ به روایت شهریار (= حافظ علی لسان شهریار).

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اوراق پریشان ۱۰

تکرار قافیه در حافظ

محمد رضا ضیاء

در شعر قدیم تکرار قافیه در شعری واحد را عموماً مجاز ندانسته‌اند «و ایضا قدم بر جای قدمی دیگر نهادن است در راه... پس چون قافیه مقدم را بر جای قافیه دیگر بنهند و یک قافیت را موافق قافیتی دیگر آرند در لفظ و معنی آن را ایضا خوانند»^۱ و درباره‌اش گفته‌اند که «ایضا جلی از عیوب فاحش است در شعر»^۲. البته مثل دیگر قوانین جاری در این کشور، این یکی هم راه‌های فرار و «تبصره‌هایی» دارد! این تبصره‌ها بیشتر فرمی و ظاهری است، چنان‌که گفته‌اند: «الّا که قصیده دراز باشد، چنان‌که از بیست و سی بیت که در اشعار پارسی حدّ قصیده است به قول بعضی درگذرد. یا قصیده را دو مطلع باشد، پس شاید که یک دو قافیت در مطلع دوم باز گرداند»^۳ یا اگر قافیه مصراع اول در مصراع چهارم تکرار شود، «رد القافیه» و صنعت محسوب می‌شود. اگر هم قافیه مصراع اول در سایر ابیات بیاید، بی‌اشکال است. «تکرار قافیه عروض را از مطالع ایطاء نشمارند»^۴ با توجه به همین ماجرا، بعضی بزرگان تکرار قافیه در حافظ را ناروا شمرده‌اند. استاد ما مرحوم جمشید مظاهری تکرار قافیه را جزو «ناپرداختگی‌های نسخه مرحوم خلخالی» دانسته و پنجاه و چهار مورد از «عیب تکرار کلمات قوافی» بر شمرده‌اند. مرحوم نیساری نیز ابیاتی را که قافیه مکرر دارند، الحاقی محسوب داشته‌اند.^۵ از سویی جناب خرمشاهی حدود هشتاد مورد تکرار قافیه در حافظ قزوینی یافته و با استناد به آن نوشته‌اند:

... شعرای غزل سرای بزرگ فارسی از تکرار قافیه باکی نداشته‌اند، سهل است، آن را نوعی اظهار هنرمی شمرده‌اند.^۶

باری، کمال اسماعیل قطعه‌ای دارد (چاپ بحرالعلوم، ص ۶۸۱) که به نظرم می‌تواند تا حدود زیادی این دعوا را خاتمه ببخشد:

در شعر من به عیب نگیرند اهل فضل
گر جای جای قافیه بعضی مکررست
معنی، سرسخن بود و قافیه تنش
بر یک ترازو او دوسر، آن چون دو پیکرست
گر قافیه دو باشد و معنی یکی بدست
لیک ار به عکس باشد آن سخت در خورست
زیرا که بوستان سخن را درخت‌ها
اوضاع قافیه ست و معانی برو برست
یک میوه بر درختی چندان شگفت نیست
بر یک درخت میوه دو گونه عجب ترست

کمال به صراحت درباره شعر خود به بیان نکته‌ای می‌پردازد که بعدها در شعر سبک هندی عملاً جزو

۱. المعجم شمس، قیس رازی، ص ۲۸۹، چاپ زوّار.

۲. همان، ص ۲۸۷.

۳. همان.

۴. همان.

۵. رک به: سراسر کتاب دفتر دگوسانی‌ها در غزل‌های حافظ، انتشارات فرهنگستان.

۶. برای تفصیل ماجرا رک به: یادداشت جمشید سروشیار در باب «حقیقت‌سنجی مؤذبان» خرمشاهی، مجله نشر دانش، سال پانزدهم، شماره پنجم، ص ۷۹ و نیز دو مقاله «گرارد حق حافظ خلخالی» و «حقیقت‌سنجی مؤذبان» از این دو بزرگوار در دو شماره پیشین همان نشریه.

مختصر شهریار آمده است. توضیحاتی که در موارد متعدد حاوی اطلاع ادبی خاصی نیست:

در غزل «دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما» کلاً این چند سطر در توضیح آمده: «از عقل می رود به عشق. آن دوره ای بوده که گیر صوفیان افتاده» (برای «در خراباتِ مغان ما نیز همدستان شویم...») و «نخجیر با جیم فارسی صید و شکار است (قدسی)». (در توضیح «... زلف بگشادی و باز از دست شد نخجیرما»)

گاه نیز توضیحات یک غزل تماماً مربوط به حواشی «داور» بر چاپ قدسی است، مانند ذیل غزل ۵۷ که تازه بعضی از آنها توضیح و اوضحات است: «خدا را، یعنی برای خدا (قدسی)» (ص ۷۹) به طور کلی تقریباً نیمی از این حواشی، همین حواشی داور بر چاپ قدسی است که عیناً از آنجا نقل شده و در دسترس همگان هست.

اکثر توضیحات شهریار نیز به صورت افراطی همه چیز را به مسائل دینی و عرفانی نسبت داده؛ هر اشاره ای به یارِ مهجور را، مقصود امام غائب (عج) دانسته و یا مثلاً «خیال روی تو در هر طریق همره ماست» در «اشاره به توحید» تفسیر شده است. (ص ۱۵۲) «بارها گفته ام و بار دگر می گویم / که من دلشده این ره نه به خود می پویم: جذبۀ عشق الهی را می گوید که ایجاد حرکت می کند. در پس آینه طوطی صفتم داشته اند / آنچه استاد ازل گفت بگو، می گویم: اشاره به پیامبر اسلام است.» (ص ۲۱۰) «به می سجاده رنگین کن، گرت پیرمغان گوید» چنین تفسیر شده: «به می (با تا کید) رنگین کردن یعنی با خضوع و خشوع خواندن نماز. با تعقیبات خواندن... یعنی خدا پسندانه و عاشقانه و با خشوع بخوان. ببین چه رندی است.» (ص ۷۴) «ای صبا با ساکنان شهریزد از ما بگوی / کای سرحق ناشناسان گوی چوگان شما: یعنی من حق ناشناس نمی شوم. عذرخواهی می کند.» (ص ۷۷)

اطلاعات تاریخی و جغرافیایی عجیب

حافظ قربانی خوشونت پدر!

«دریای اخضر فلک و کشتی هلال / هستند غرق نعمت حاجی قوام ما: حاجی قوام وزیر شیخ ابواسحاق بود. حافظ هم آن موقع ۱۷، ۱۸ سال داشت. در آن سن و سال در مجالس عیش و نوش آنها هم شرکت داشت. بعداً تائب شد. قرآن را تمام کرد. پدر حافظ

شیوه ها و شگردهای این سبک محسوب شد. اگر شاعری می توانست با یک قافیه دو مضمون بسازد، نه تنها عیب شمرده نمی شد، بلکه آن را از محاسن کار خود می شمرد. اگر از این زاویه نگاهی اجمالی به تاریخ هنریندازیم، می بینیم که همیشه این قوانین دست و پاگیر را به نفع خلق زیبایی مصادره کرده اند. چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار.

حافظ شهریار

حافظ به روایت شهریار (شرح یک صد غزل)، به کوشش ابوالفضل علی محمدی - دکتر حسن ذوالفقاری؛ نشر چشمه، تهران ۱۳۸۱، ۲۱۸ صفحه.

علی محمدی در مقدمه چهار صفحه ای خود توضیح داده که از سال شصت و پنج به مدت یک سال به پیشنهاد شهریار نزد وی حافظ خوانی می کرده و این کتاب حاصل بازنویسی آن جلسات است که در کل صد غزل از دیوان خواجه را در بردارد.

غزل ها را از نسخه علامه قزوینی (نسخه ای که مورد قبول شهریار نبود و چاپ قدسی را بر آن ترجیح می داد) می خواندم و استاد نظر خود را در مورد هر بیت بیان می کرد... از آنچه بر نوارها ضبط شده بود، برخی به مناسبت اولین سالگرد درگذشت استاد شهریار... با نام «بررسی اشعاری از حافظ از دیدگاه شهریار» چاپ و منتشر شد.» (ص ۱۰ و ۱۱)

شگفتی اول از همین جا آغاز می شود که چطور کسی که تصحیح قزوینی را قبول ندارد، چاپ قدسی را بر آن ترجیح می دهد؟! حافظ قزوینی بی اشکال نیست، ولی تفاوتش با قدسی از زمین تا آسمان است.

پس از این مقدمه، پانزده صفحه به زندگی نامه شهریار و مقدماتی از اشعارش اختصاص داده شده و سپس حسن ذوالفقاری در حدود شصت صفحه نکاتی درباره زندگی و تأثیر پذیری شهریار از حافظ نگاشته است که ربط چندانی با کتاب ندارد و نبودش لطمه ای به کتاب نمی زند. متن کتاب به این صورت است که ابتدا هر غزل به صورت کامل از چاپ قزوینی نقل شده و در ادامه توضیحات

«... از بنده بندگی برسان شیخ جام را: شیخ جام ابونصر احمد جامی که از مشایخ کبار است و او معاصر شیخ ابوعلی سیناست و کتاب سراج السایرین از اوست (داور)». (ص ۸۹) پیش‌تر گفتیم که بخشی از این توضیحات عیناً حواشی مرحوم داور بر قدسی است و دلیل نقل دوباره آن معلوم نیست. اینجا به جز آن اشکال، مشکل دار بودن خود توضیح است؛ تولد شیخ جام را ۴۴۰ و درگذشت ابن سینا را ۴۲۸ دانسته‌اند. با این اوصاف چه نیازی است که جام را که دوازده سال بعد از وفات ابن سینا به دنیا آمده و حدود ۱۱۰ سال پس از او درگذشته، معاصرویی معرفی کنیم؟ آن هم در شرایطی که نامبرده در دو سطر معرفی شده که قاعدتاً باید حاوی حیاتی‌ترین اطلاعات ممکن باشد.

گاهی بعضی توضیحات نشان می‌دهد که آن مرحوم جغرافیای خوبی هم نداشته است: «کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز / باشد که باز بینیم دیدار آشنا را: حافظ به سمت یزد می‌رفته این را گفته». (ص ۷۹) کاری به این نداریم که سند این حرف چیست. عجیب آن است که چطور برای رفتن از شیراز به یزد، می‌شود از کشتی استفاده کرد؟! در همین بیت توضیح «شرطه» هم از عجایب است: «شرطه مأمور شهربانی است. باید اجازه بدهد کشتی حرکت کند، آن هم وقتی که باد موافق باشد. آن باد موافق را باد شرطه نام کرده‌اند». (همان)

توضیح واضحات

«در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است... مقصود از ماه تمام بدر است». (ص ۱۳۵)

«سلامت همه آفاق در سلامت توست... یعنی سلامتی همه منوط به سلامتی توست». (ص ۱۸۵)

«شدم فسانه به سرگشتگی که ابروی دوست / کشیده در خم چوگان خویش چون گویم: انسان از خودش اختیاری ندارد. نوعی جبر بر گذشته‌اش حاکم است. اما نسبت به آینده مختار است». (ص ۲۱۲)

«در دایره قسمت ما نقطه پرگاریم / لفظ (کذا. صح: لطف) آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی: پرگار با دایره تناسب دارد». (ص ۲۱۸)

یک بار به خاطر شرکت در آن نوع مجالس آن قدر او رازده بود که حافظ از هوش رفته بود. پدرش هم حافظ قرآن بود...». (ص ۸۲)

بنده مجدداً که این سطور را می‌خوانم باور نمی‌کنم که عزیزان چطور حاضر به باز نشر این مطالب، بدون هیچ توضیحی شده‌اند. اولاً حاجی قوام که مشاور و ندیم ابواسحق بوده، در سال ۷۵۴ درگذشته که در آن وقت حافظ احتمالاً حدود سی و پنج سال داشته، نه هفده، هجده سال. بارها نیز وصف «مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام» او در دیوان حافظ با ارادتی خالص به چشم می‌آید و اتفاقاً هیچ نشانی از تبّری از او در دیوان نیست. (دست‌کم پنج مرتبه به او صراحتاً اشاره شده و خواجه زمان مرگ او را نیز با ذکر جزئیاتی استثنایی ذکر کرده: سادسی ماه ربیع‌الآخر اندر نیم‌روز / روز آدینه به حکم کردگار ذوالمنن) دیگر آنکه اطلاعات مربوط به توبه حافظ را از کجا به دست آورده‌اند؟ چیزی که هست، واژه توبه نزدیک سی بار در دیوان خواجه آمده که جملگی همراه با طعن و طنز و نقد است و هیچگاه به عنوان امری جدی تلقی نشده و آخرینکه تا جایی که اسناد تاریخی نشان می‌دهد تا امروز هیچ سند متقنی درباره پدر حافظ به دست نیامده، چه رسد به اینکه پدرش حافظ قرآن بوده و خشونت‌جلبی او در آن حد بوده که بچه را برای شرکت در یک مهمانی تا حد بی‌هوشی کتک می‌زد!

از همه غریب‌تر ایشان در عین اینکه این غزل را یادگار «مجالس عیش و نوش» می‌دانند، تمام ابیات را عرفانی معنی کرده‌اند؛ «ساقی به نور باده برافروز جام ما... ای ساقی کوثر، دل ما را با باده عشق الهی بیفروز. چون ما از امام وارد اسلام می‌شویم...». (ص ۸۲)

«اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را... در شیراز ترک‌هایی بودند که خیلی زیبا بودند. در معنی بزرگان را یاد می‌کند و ظاهراً می‌گوید ترک. خود حافظ هم ریشه خانوادگی اش قشقایی بود. پدرش از تویسرکان به شیراز آمده و حافظ در شیراز متولد شده است. دو طایفه در شیراز سکونت دارند که آن‌ها را ترک شیرازی می‌گویند». (ص ۸۶)

کاری به این نداریم که «ترک» در موارد بی‌شمار صرفاً «زبیارو» معنی می‌دهد و الزاماً به نژاد خاصی اشاره ندارد. (هر چند آن تفسیر هم غلط نیست)، ولی نقطه عجیب همین بحث نسب‌شناسی حافظ و قضیه تویسرکانی بودن پدر و باقی ماجراست که ظاهراً بر سندی استوار، استوار نیست.

حافظ پژوهان سودمند باشد. شاید برای کسانی که به طور متمرکز بر همه حالات شهریار وقوف دارند و علاقه مندند ببینند شهریار، حافظ را از چه زاویه ای می نگریسته، مفید باشد. نیز این نکته گفتنی است که مایه گذاشتن از دکتر شفیع کدکنی در این موارد را چندان علمی و اخلاقی نمی دانم. در مقدمه یکی از دلایل تشویق به چاپ این کتاب چنین ذکر شده: «به ویژه پیام شفاهی استاد گران قدر جناب آقای دکتر محمدرضا شفیع کدکنی که «بی کم و کاست، تمام گفته های شهریار را چاپ کنید» موجب دلگرمی بنده و همکار عزیزم آقای دکتر ذوالفقاری شد». (ص ۱۱) این بنده مدت ها پیش (بدون آنکه سخنم ناظر به بنیان عزیزان کتاب باشد) در جای دیگر هم نوشته ام که: «در این سال ها در مقدمه بسیاری از کتاب ها دیده ام که گاهی نویسنده با نوعی تواضع... نوشته است استاد شفیع کدکنی به بنده امر فرمودند که این کار را انجام دهم و آن را به چاپ برسانم. اطرافیان استاد می دانند که چقدر به جوان ها بها و میدان می دهد و آنها را تشویق می کند و در بعضی موارد، موضوعی یا کاری هم به آنان پیشنهاد می کند، ولی:

گرچه شه باتون نشیند بر زمین
خویشتن بشناس و نیکوتر نشین

ممکن است ایشان در راهروی دانشکده به کسی گفته باشند که بله، این کار خوب است، انجامش دهید، اما این موارد را نباید چنان جلوه داد که گویی دکتر شفیع شبانه روز پیگیر چاپ فلان کتاب بوده و فقدانش را ضربه ای بر پیکره ادبیات پارسی می دانسته است». (مجله کرگدن، شماره ۶۴)

در مجموع می توان گفت که اگر بنیان کتاب حتماً به چاپ آن مصر بودند، می توانستند آن را شاید در کمتر از یک دهم حجم فعلی، (در قالب مقاله و برای قلیلی از پژوهشگران متخصص) ارائه کنند تا شائبه کتاب سازی منتفی شود.

بدین ترانه

مباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر
بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد

دکتر حمیدیان در «شرح شوق» به «ترانه» نپرداخته و دکتر قیصری در «یک نکته ازین معنی» نوشته اند: «زیرا با نغمه شاد مطرب و بی خبری حاصل از نوشیدن می، می توانی غم را از خانه دل بیرون

حافظ، ار خصم خطا گفت، نگیریم بر او / و بر به حق گفت، جدل با سخن حق نکنیم: در جای دیگر هم گفته: با دوستان مرّوت با دشمنان مدارا». (ص ۲۱۶)

دیگر حواشی ناسودمند

«مستی به چشم شاهد دلبند ما خوش است / زان رو سپرده اند به مستی زمام ما: یعنی عشق». (ص ۸۲)

«ای صبا گریه جوانان چمن با زرسی / خدمت از ما برسان سرو و گل و ریحان را» ضبطی که می بینید در قدسی آمده است و صورتی که در قزوینی (نسخه ای که شهریار قبول نداشته) آمده «خدمت ما برسان...» است که پشتوانه نسخ اصیل و کهن را داراست. وی در تأیید ضبط قدسی گفته: «خدمت ما یعنی پیش ما که معمول نیست، باید گفت خدمت از ما». (ص ۹۱) بدیهی است که این سخن شهریار صرفاً بنا بر ذوق روز و نحو زبانی جدید گفته شده و وجهی ندارد.

«تنت به ناز طبییان نیازمند مباد / وجود نازکت آزردۀ گزند مباد: شعر خطاب به یک شخصیت مهمی که هم معنویت داشته و هم قدرتی داشته گفته شده است». (ص ۱۸۵)

«ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست / هرچه آغاز ندارد، نپذیرد انجام: خداجویی (متن: خداجویی) در فطرت انسان گذاشته شده. عهد الست را قبلاً گفتم». (ص ۲۱۷)

«سایه طایر کم حوصله کاری نکند / طلب سایه میمون همایی بکنیم: طایر کم حوصله کسی است که تازه قدم در راه عرفان گذاشته است. هما: انسان کامل یا خدا، هر دو معنی می دهد». (ص ۲۱۵)

«یار مردان خدا باش که در کشتی نوح / هست خاکی که به آبی نخورد توفان [کذا] را: خاک در کشتی نوح اشاره به قصه ای دارد که در کشتی نوح مشتی خاک بود که آب به او سرایت نمی کرد [گویا یک جور حالت ضد آب داشته!] و علامت آن بود هرگاه خشک یا ترمی شد نشان از پایان یا شروع توفان بود. بعضی ها به آبی بخورد خوانده اند...». (همان) می پندارم در توضیحات فراوانی که درباره این بیت بحث انگیز داده شده، هیچ یک به اندازه این توضیح، غریب نباشد. در تصحیح قزوینی (و سایر نسخ معتبر) «... به آبی نخورد» آمده و درست هم همان است.

به هر حال بعید می دانم این حواشی و یادداشت ها برای

کنی». (ص ۲۴۸، چاپ جامی)

دیگر شارحان نیز کم و بیش همین طور معنی کرده اند. تنها دکتر هروی است که گفته:

... ترانه: دوبیتی، نغمه، به معنی طنز و حیلگری نیز هست و ترانه در مصراع دوم بدل «می و مطرب» در مصراع اول آمده، یعنی با این خوش طبعی ها و حیلگری ها می توانی غم از دل برون کنی. (ص ۶۱۲)

در شرح مرحوم هروی نکته های ناب و مفید بی منبع کم نیست. اینجا هم ایشان شاهی برای این سخن ارائه نکرده، با اینکه صحبت قابل تأملی کرده و با توجه به این نکته، لطف سخن مضاعف می شود. (از دکتر دادبه شنیدم که ایشان بعضی نکات را تلفنی و حضوری از استاد یزدگردی می پرسیده اند و شاید این دقایق یادگارهای آن مرحوم باشد.)

به هروی بنده برای «ترانه» به این معنی این شواهد را یافته ام:

مخور غرور که فردا چگونگی خواهد بود / که چرخ، عمر تو ضایع بدین ترانه کند (دیوان کمال اسماعیل، چاپ بحرالعلوم، ص ۶۸۸) هر چند که در پرده ای از موزونی / روزی به ترانه ای به چنگ آورمت (همان، ص ۹۱۵)

جالب است که در این بیت کمال، شبیه به همان ایهامی هست که در «ترانه» در بیت حافظ آمده. (ایهام به اصطلاح موسیقایی)

نیز این بیت مشهور مولوی می تواند حاوی چنین ایهامی باشد:

به ترانه های شیرین، به بهانه های ززین / بکشید سوی خانه، مه خوب خوش لقا را^۷

سودی نیز «ترانه» را «اصطلاح باده نوشان» دانسته که «مراد از آن قل قل است که هنگام ریختن باده از صراحی به قلدح به گوش می رسد»^۸

اگر برای این سخن نیز شواهدی یافت شود، لطف سخن حافظ را دوچندان خواهد کرد.

آدمی در فرهنگ جامع زبان فارسی

یکی از آثار بنیادینی که نبودش سال هاست تحقیقات ادبی و ... را با مشکل مواجه کرده، «فرهنگ جامع زبان فارسی» است. خوشبختانه پس از فراز و فرودهای بسیار تا کنون دو جلد از این مجموعه به بازار آمده. امیدواریم این فرهنگ هم به انبوه دانش نامه ها و فرهنگ های ناتمام فارسی نپیوندد. هر چند خبرهای خوبی از ادامه آن به گوش نمی رسد و با سرعتی که اکنون در حال چاپ و انتشار است، بعید است به عمر ما وصال بدهد. ای کاش برای بهره برداری بیشتر ایرانیان، این فرهنگ به صورت آنلاین برای گوشی های هوشمند عرضه شود. من یقین دارم که کارایی و بهره وری و نتایج اقتصادی بهتری از این راه حاصل خواهد شد. خود من از زمانی که لغت نامه دهخدا را بر روی گوشی نصب کرده ام، استفاده ام از آن چند برابر شده است. فرهنگ لغت جزو کتاب هایی است که حتماً صورت دیجیتالی آن به صورت کاغذی اش ترجیح دارد. کمترین فایده دیجیتالی بودن، امکان اصلاح و ویرایش سریع اغلاط و رفع نواقص و افزودن معانی و موارد جدید است. نیز سرعت انتشار آن بسیار بالا خواهد رفت. متأسفانه با اینکه در سنت ما حاشیه نویسی و تکمیل کار قبلی ها مرسوم است، ولی در سال های اخیر، هر که آمده عمارتی نوساخته است. آیا بهتر نبود به جای اینکه به طور موازی دو دانشنامه جهان اسلام و دائرة المعارف بزرگ اسلامی نیمه کاره داشته باشیم، همت به انتشار یکی مصرف می کردیم؟ که اگر چنین بود، قاعدتاً تا کنون کل آن منتشر شده بود و این همه انرژی و بودجه از میان نمی رفت. در همین مورد هم من می پندارم اگر کار به صورت بنیادین پیش می رفت، ما اکنون همین فرهنگ تاریخی را در قالب لغت نامه دهخدا تکمیل کرده بودیم. من واقعاً در شگفتم که این بنیاد لغت نامه دهخدا چه می کند که هنوز مدخل «سعدی» کمتر از یک صدم مدخل «اسکندر» است و حتی برای کتاب های مرجع موجود در هر مدخل علائم اختصاری ایجاد نکرده اند. لابد دیده اید که گاهی اسم کتاب هایی که به آن ارجاع شده، هم حجم خود مدخل است و عبارت «به خط مؤلف» هزاران بار تکرار شده، در صورتی که با در نظر گرفتن یک علامت اختصاری می شد حجم قابل توجهی از کتاب کاست. تا این جریان سیال ذهن در حال جولان است بگویم که بنده به ذهن رسید و به جناب استاد خرمشاهی هم این نکته را پیشنهاد کردم که اگر در دایرة المعارف و دانشنامه، علائم

۷. غزلیات شمس تبریزی، دکتر شفیع کلکنی، چاپ سخن، ص ۲۳۲.

۸. شرح سودی، ج ۲، ص ۸۷۴، انتشارات ززین، ۱۳۷۰.

اختصاری و حتی عددی برای منابع در نظر بگیریم، حجم بسیار زیادی از آن کاسته خواهد شد. به این صورت که در دو دانشنامه پیش گفته، بخش بسیار زیادی (گاه در حد یک ستون و حتی یک صفحه) به ارجاعات و منابع اختصاص یافته، اگر ما برای هر کتاب عددی در نظر بگیریم و منابع را یک جا در آخر کتاب مطرح کنیم، صدها صفحه از حجم این کتاب کاسته ایم. البته اگر بنا بر نشر دیجیتال باشد، این تطویل‌ها مشکلی ایجاد نمی‌کند ولی در فرم چاپی راهگشا خواهد بود.

باری، در این میان یک نکته کوچک (در فرهنگ جامع زبان فارسی) به چشم بنده آمد که امیدوارم در چاپ‌های آینده اصلاح شود:

در مدخل «آدم» به معنی انسان سه شاهد برای قرن هفتم و قرن هشتم و قرن نهم آمده که هر سه اشکال دارد: «قرن ۷: بدان که آدم پرده است پیش نظر فقیر، فقیر جوهر عشق است و جوهر عشق قدیم است، آدم دی بود (شمس تبریزی، ج ۱، ص ۱۳۳)

قرن ۸: اگر مرغی ... برای برآمد مصالح و اتمام مهمات دروغی گوید به از آدمی باشد که از راست گفتنش خس و خاشاک و حشمت روید (نغری، ص ۴۶)

قرن ۹: هیچ آدمی نیست که نه روی به کار دارد که مقصد و قبله وی است (عقیلی، ۲۲۷)

شاهد اول مراد از «آدم» حضرت آدم است و انسان مراد نیست.

شاهد دوم و سوم نیز «آدمی» با یای نکره نیست که بتواند شاهد این کلمه به معنی انسان باشد.

اگر این قبیل فرهنگ‌ها به صورت نرم افزار و آنلاین ارائه شود، می‌شود شواهد و اغلاط احتمالی را به سادگی به ثبت رساند تا شورای علمی آن کتاب، در صورت صوابدید اصلاحش کنند، ولی با روش فعلی معلوم نیست افراد همت کنند و همه این اشکالات را چاپ کنند و بعد هم بستگی دارد که متولیان کتاب چند درصد از این نقدها را ببینند و اصلاً چاپ بعدی‌ای در کار باشد یا نه.

حیاتش نیافت

یکی در بیابان سگی تشنه یافت / برون از رمق در حیاتش نیافت

این بیت مشهور سعدی را بارها خوانده‌ایم. اینجا کاری به این نداریم که سعدی در این بیت نوعی تفنن و هنرنمایی کرده: معلوم نیست ردیف «یافت» است، یا «نیافت». سخن بر سر این موضوع است که قاعدتاً «حیاتش نیافت» تلفظ می‌کنند. ولی به نظر من قرائت صحیح «تشنه یافت» و «حیاتش نیافت» است. ما عادت کرده‌ایم که «ش» سوم شخص را در متون ادبی به فتح بخوانیم، ولی گویا در موارد عدیده (اگر نگوئیم همه موارد) قدما آن را به کسر تلفظ می‌کرده‌اند. یعنی همان طور که امروز هم در زبان گفتاری می‌خوانیم. شواهد این مسئله بی‌شمار است، ولی برای نمونه این چند تا را از کمال اسماعیل بنگرید:

از خواجه، مرا اگر نوازش نبود، هجوش نکنم نه زآنکه سازش نبود

که آن کس که به مدح، اهتزازش نبود / دامن که ز هجو، احترازش نبود!

۹. کمال اسماعیل، ص ۹۶۵، چاپ بحرالعلومی.

تا دورم از آن دولعلی جان آویزش
با دیده من خواب نکرد آویزش
در فرقت روی او دو صف مژه‌ام،
برهم نزنند جز گه خون ریزش^{۱۰}

امروزه ممکن است بپندارند که در این مورد باید «نه ز آنکه سازش نبود» و «جان آویزش» خواند، در صورتی که می‌بینیم در این رباعی کمال، تلفظ این کلمه همان است که هنوز در محاوره رایج است.

البته می‌دانیم که این مورد به کمال محدود نمی‌شود و مثلاً در شاهنامه هم مشابه این تلفظ‌ها را شاهدیم: به زندان فرستاد لختی خورش / بلرزید زان کار دل در برش^{۱۱}

نمونه دیگری که شبیه به همین مورد است، تلفظ مشهور «است، اس» می‌باشد (شبیه تلفظش در زبان پهلوی) که آن هم در لهجه امروز اصفهان شاخص و مشهور آفاق است و در شعر قدما هست؛

وقتی که در او راحت درویشانیست
از من بشنو گریبتوانی دانست
هرگه که ازل و ابد بهم پیوندند
اندر دل تو وقت عبادت آست^{۱۲}

این مورد نیز به کمال ختم نمی‌شود و از جمله در شعر ادیب صابر ترمذی هم آمده است:

جور از این برکشیده ایوانست
که بر او مشتری و کیوانست
دم سردی که برکشد مردم
هم از این برکشیده ایوانست ...
به سه علت ز جان جدا ماندند
جان سپردن نه کار آسانست
هریکی را به علتی بردند
گرچه درمان آن بسی دانست^{۱۳}

این اشعار از حافظ نیست

ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن
رحمی به من دلشده بی سرو پا کن
درد دل درویش و تمنای نگاهی
زان چشم سیه مست به یک غمزه دوا کن
گر لاف زند ماه که: ماند به جمالت
بنمای رخ خویش و مه انگشت نما کن
ای سرو چمان از چمن و باغ زمانی
بخرام درین بزم و دو صد جامه قبا کن
شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمع‌اند
ای دوست بیا رحم به تنهایی ما کن
با دلشدگان جور و جفا تا به کی آخر
آهنگ وفا ترک جفا بهر خدا کن
مشنو سخن دشمن بدخواه خدا را
با حافظ مسکین خود ای دوست وفا کن

۱۰. همان، ص ۹۳۱.

۱۱. فردوسی، چاپ مسکو، به کوشش دکتر حمیدیان، ص ۳۲۰، ۱۳۷۹.

۱۲. کمال اسماعیل، ۸۹۶.

۱۳. دیوان ادیب صابر ترمذی، چاپ پلمه‌ها، ص ۴۸-۴۹.

این شعر بارها به نام حافظ آمده است و به دلیل آنکه بر روی آن تصنیفی قدیمی نیز ساخته شده و جناب شجریان نیز بخش‌هایی از آن را در آلبوم «آهنگ وفا» اجرا کرده‌اند، شهرتی مضاعف دارد. (در نسخه قدیمی، ایشان بخش بیشتری از این غزل را خوانده بودند) نیز در ص ۲۵۹ دیوان حافظ معرفت (نسخه محشای دکتر غنی، چاپ افست مروی، بی تا، بی جا) به نام او آمده. هم‌در حاشیه نوشته «به قول پژمان (چاپ سوم) این شعر از شوکت اصفهانی است. در بعضی تذکره‌ها به نام او ضبط شده» (همان) البته در چاپی که بنده از دیوان پژمان در اختیار دارم (چاپ دوازدهم، ۱۳۸۹، امیرکبیر) این غزل و این نکته نیامده است.

در دیوان حافظ مزبور این غزل نیز به نام حافظ آمده که در چاپ‌های دیگر نیز چنین روایتی هست:

دلبر جانان من برده دل و جان من	برده دل و جان من دلبر جانان من
از لب جانان من زنده شود جان من	از لب جانان من زنده شود جان من
روضه رضوان من خاک سرکوی دوست	خاک سرکوی دوست، روضه رضوان من
این دل حیران من واله و شیدای توست	این دل حیران من واله و شیدای توست
یوسف کنعان من، مصر ملاح تورا است	مصر ملاح تورا است / یوسف کنعان من
سرو گلستان من، قامت دلجوی توست	قامت دلجوی توست، سرو گلستان من
حافظ خوشخوان من نقد کمال غیاث	نقد کمال غیاث، حافظ خوشخوان من

این غزل شهرتی بسزا دارد و در بعضی کتب بدیعی نیز به عنوان شاهد صنعت «طرد و عکس» آمده. در حاشیه این غزل نیز دکتر غنی نوشته‌اند: «پژمان در چاپ سوم حافظ، صفحه ۴۶۱، می‌گوید: از کمال غیاث شیرازی است» (ص ۲۷۱) که این نکات نیز در چاپ فعلی حافظ پژمان نیامده است.

مستدرک

در اوراق پریشان ۹ درباره بعضی اغلاط حافظ قزوینی چاپ اساطیر صحبت شد که این چند مورد از قلم افتاده بود:

ص ۳۱۵: من چه گویم که قدح نوش و لب ساقی بوس
صح: من چو...

ص ۳۵۲: می‌گشتم اندر آن چمن و باغ دم به دم

صح: می‌گشتم اندر آن چمن باغ دم به دم

ص ۳۶۸... تعویذ جان‌فزایی، افسون عمرگاهی

صح: عمرگاهی

ص ۳۷۲: شاید که به آنی فلکت دست نگیرد...

صح: به آبی

ص ۳۲۴: زشور عربده شاهدان شیرین‌کار

صح: زشور و عربده